سرمقاله‏

سيره تبليغى پيامبر اعظم (ص)

محمدباقر شريعتى سبزوارى

تبليغ رسالت، مهم‏ترين و اصلى‏ترين مسئوليت پيامبران است: «و ما على الرّسول الا البلاغ المبين»(1)، اما اين تبليغ و دعوت، مبتنى بر اخلاص و صداقت است، نه مكّارانه و با هر شيوه. آنان نه تنها اين شعار معروف را قبول ندارند كه مى‏گويد: «هدف، وسيله را توجيه مى‏كند»، بلكه در مواقع بسيارى فرصت‏ها را از دست دادند ولى حاضر نشدند وعده دروغ به مردم بدهند و حال آن‏كه امروز با همين وعده‏هاى دروغين، اكثر مقام طلب‏ها كام‏ياب شده و مى‏شوند.

شيوه‏هايى كه امروزه دنياى غرب و استكبار جهانى براى تبليغ فرهنگ و سياست خود از آن بهره مى‏گيرد و مى‏كوشد آن را صحيح‏ترين و كاراترين روش معرفى كند، ما را بر آن مى‏دارد تا در خصوص سيره تبليغى رسول اكرم (ص) به صورت گذرا مطالبى بياوريم تا جوانان مسلمان و مبلّغان اسلامى با سيره و شيوه آن حضرت آشنا شوند و راه را از چاه و سره را از ناسره باز يابند. پيش از بيان سيره تبليغى رسول خدا (ص)، ذكر يك نكته ضرورى است:

سيره در مفهوم اصطلاحى و معروف، به معناى شرح زندگى و بيوگرافى يك فرد است، اما در مفهوم واقعى، معناى ديگرى دارد و آن عبارت است از: سنّت و سبك و روشى كه انسان در مسائل زندگى مطابق جهان‏بينى مخصوصى اتخاذ مى‏كند.

مردم غالباً در زندگى، سيره و خط مشى خاصى ندارند و كارشان تقليد و پيروى از ديگران است؛ برخى از روش نياكان پيروى مى‏كنند و برخى تحت تأثير موجود قرار مى‏گيرند، ولى انديشمندان و فرهيختگان معمولاً براى زندگى خود سبك و سنّتى در پيش مى‏گيرند.

پيامبر گرامى اسلام (ص) نيز سيره و سبكى ويژه هم در زندگى، هم در حكومت‏دارى و هم در تبليغ داشت. سيره نبوى در تبليغ يعنى نوع سلوك و متد خاصى كه رسول اكرم (ص) در رسانيدن پيام‏هاى الهى به مردم داشته است؛ به عبارت ديگر، سيره تبليغى رسول اكرم (ص) يعنى روش‏ها و شيوه‏هايى كه آن حضرت براى تبليغ دين و دعوت مردم به توحيد به كار گرفت تا پيام‏ها در قلب مخاطبان جاى گيرد.

از اين بيان، نكته ديگرى نيز روشن مى‏شود و آن اين‏كه سبك و سيره هر كس و در اين مقال، پيامبر (ص) بيان‏گر نوع گفتار و سبك رفتار و برخاسته از عقايد و باورهاى او مى‏باشد. به فرموده قرآن: «كل يعمل على شاكلته؛(2) هر كسى بر طبق فرهنگ و عقايد شكل يافته درونى و روش‏مند خود عمل مى‏كند.»

1 - سيره نظرى تبليغ‏

بارها در تاريخ خوانده‏ايم كه اخلاق پيامبر (ص) مطابق با محتويات قرآن است: «و كان خلقه القرآن و ادبه بمثل قوله تعالى خذ العفو و أمر بالعرف و اعرض عن الجاهلين»(3). شيوه رسول اكرم (ص) در آداب اجتماعى، مطابق مضمون اين آيه بود كه مى‏فرمايد: عفو و گذشت را شيوه خود قرار بده و مردم را به خوبى‏ها دعوت كن و از عناصر جاهل دورى نما؛ يعنى مقابله به مثل نكن و خشونت به خرج نده. بر اين اساس، سيره تبليغى رسول اكرم (ص) در بعد نظرى، بايد از قرآن استنباط شود و سپس براى اثبات مدعا، به نمونه‏هاى سيره عملى آن حضرت در تاريخ پرداخت تا تفكيكى بين سيره عملى و نظرى صورت گيرد.

براى كشف سيره نظرى تبليغ رسول اكرم (ص) به يك آيه بسنده مى‏كنيم. قرآن مى‏فرمايد: «ادع الى سبيل ربّك بالحكمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالّتى هى احسن ان ربك هو اعلم بمن ضلّ عن سبيله و هو اعلم بالمهتدين؛(4) اى پيامبر! مردم را به راه پروردگارت بر اساس حكمت و موعظه نيكو دعوت كن و با كسانى كه مجادله مى‏كنند شيوه جدال احسن را در پيش گير. تحقيقاً پروردگارت به كسانى كه از راه او گمراه مى‏شوند داناتر و همو به هدايت يافتگان نيز آگاه‏تر مى‏باشد.»

خداوند در اين آيه، دعوت به راه توحيد را طبق موازين حكمت و مواعظ نيكو براى آن حضرت تجويز نموده است، چرا كه دعوت حكيمانه و پندهاى نيكو با خشونت و زور و تزوير سازگار نمى‏باشد و جالب آن‏كه در مجادله نيز او را به اتخاذ سبك احسن ملزم مى‏نمايد.

راغب اصفهانى درباره حكمت مى‏گويد: «الحكمة اصابة الحق بالعلم و العقل؛(5) حكمت عبارت است: از دست‏يابى به حقيقت بر اساس موازين علمى و عقلانى». تبليغ رسول خدا (ص) و دعوت مردم به اسلام بايد بر پايه علم و عقل صورت گرفته باشد و به قول امروزى‏ها بر اساس حكمت و عقل بوده است، زيرا آن حضرت از طريق وحى الهى بسيارى از حقايق را دريافت نموده و مطابق با آن، عملياتى و اجرايى كرده است. به قول شاعر:

نگار من كه به مكتب نرفت و خط ننوشت‏

به غمزه مسئله‏آموز صد مدرس شد

حكمت الهى و عقلانيت ايجاب مى‏كند كه اولين شعار و شيوع ابلاغ رسالت و پيام دعوت، با جمله «قولوا لا اله الاّ الله تفلحوا» آغاز گردد؛ چنان‏كه رسول اكرم (ص) دعوت خود را از همين جمله يعنى توحيد و نفى بت‏ها و معبودهاى حاكم بر انديشه و تاريخ مردمِ جزيرة العرب آغاز كرد. به فرموده امام على (ع): «اول الدين، معرفته و كمال معرفته، التّصديق به و كمال التّصديق به، توحيده ؛(6) سرآغاز دين، خداشناسى است و كمال معرفت حق متعال، باور داشتن او (در ابعاد قول و عمل و عقيده) و كمال باور داشتن پروردگار، شهادت به يگانگى خداست.»

نفى هرگونه معبود، حتى نفى صفات زايد بر ذات، در ساحت عقيده و عمل و گفتار و شيوه‏هاست. بر همين اساس است كه توحيد در عبادت، محور دعوت تمام پيامبران الهى بوده است، چرا كه آنان بايستى با باورها و ايده‏آل‏هاى مردمى مبارزه مى‏كردند كه محور اصلى و عامل تمام بدبختى‏هاى آنان بود و زمينه غارت‏گرى‏ها، مظالم و بردگى آنان را فراهم مى‏ساخت.

آرى، آنان كه الله را نپرستند به حكم نياز ذاتى بايد بت‏ها را بپرستند. به قول شاعر:

هر كه گريزد زفرامين حق‏

باركش غول بيابان شود

وجود اين فرهنگ و سنّت در اقوام جاهلى، حضرت محمد (ص) را بر آن مى‏داشت تا دعوت خود را از احكام و آداب اخلاقى شروع نكند، بلكه به اساس و پايه اعتقادى مردم بپردازد و آن را اصلاح كند. اين شيوه، يك اصل و قاعده‏اى است كه از سيرت آن حضرت در تمام موارد عملى استنباط مى‏گردد.

هم اكنون نيز شعار اصلى مبارزه و شيوه اساسى تبليغ دين در ادامه و آغاز دعوت، همانا «لا اله الا الله» است؛ همان‏گونه كه رسول خدا (ص) دعوت خويش را از اين نقطه آغاز كرد. اما در اولين مرحله، از خودش شروع كرد؛ چهل روز در غار حرا رياضت كشيد و بت‏هاى درونش را شكست، زيرا تا بت نفس خويش را نمى‏شكست نمى‏توانست ديگران را به بت‏شكنى دعوت كند. به قول مولوى:

مادر بت‏ها بت نفس شماست‏

زان‏كه آن بت، مار و اين بت، اژدهاست(7)

در مرحله دوم مأموريت يافت تا نزديكان خود را به اين امر حياتى ارشاد و تبليغ كند: «و انذر عشيرتك الاقربين»(8). بدين منظور ميهمانى شامى ترتيب داد و عموها و عموزادگان و اقوام نزديكش را فرا خواند و رسالت خود را ابلاغ كرد. نخست همسرش خديجه (س) به وى ايمان آورد، سپس على بن ابى طالب (ع) پيش از همه مردان، دعوت حضرت را پذيرفت و با او نماز خواند. پس از وى، زيد بن حارثه نخستين مردى بود كه اسلام آورد و نماز بر پاى داشت.(9)

مقريزى از هشت نفر ياد مى‏كند كه زودتر از ديگران ايمان آوردند... اما درباره على بن ابى طالب (ع) مى‏نويسد: او هرگز به خدا شرك نياورده بود، چرا كه خدا خير او را مى‏خواست و لذا وى را از نوجوانى در كفالت پسر عمويش حضرت محمد (ص) قرار داد. موقعى كه آن بزرگوار در نزد كعبه نماز مى‏خواند بيم آن مى‏رفت كه قريش مزاحم او شوند، حضرت على (ع) و زيد بن حارثه از وى محافظت مى‏كردند.(10)

ابن اثير مى‏نويسد: جعفر بن ابى طالب اندكى بعد از برادرش على (ع) اسلام آورد. وقتى ابوطالب ديد كه حضرت محمد (ص) و على (ع) با هم نماز مى‏خوانند به جعفر (رضى الله عنه) گفت: «صل جناح ابن عمك و صلّ عن يساره؛ تو هم بال ديگر پسر عمويت باش و پهلوى چپ وى نماز بگذار.»(11)

حمزه، عموى پيامبر (ص) در سال دوم بعثت مسلمان شد. تا زمانى كه دعوت رسول خدا (ص) علنى نشده بود اصحاب وى [پس از آن‏كه سعد بن ابى وقاص يكى از مشركان را زخمى كرد ]در خانه ارقم پنهان شدند و در همان‏جا مخفيانه نماز مى‏خواندند. عمار و صهيب بن سنان و جمعى ديگر در خانه ارقم اسلام آوردند.

پس از هدايت بنى هاشم كه از بستگان درجه يك آن حضرت محسوب مى‏شدند و افراد معدودى كه با آنان ايمان آوردند، مرحله دوم تبليغ يعنى دعوت از خويشاوندان درجه دوم آغاز گرديد.

رسول اكرم (ص) به على (ع) فرمود تا يك صاع طعام تهيه كند و يك پاى گوسفند هم بر آن نهد و ظرفى هم از شير آماده كند. آن‏گاه فرزندان عبدالمطّلب را فراهم آورد تا با آنان سخن بگويد. على (ع) غذا را آماده نمود و فرزندان عبدالمطّلب را گرد هم آورد كه چهل مرد، يكى بيش يا كم، مى‏شدند. همگى از آن طعام خوردند و نوشيدند و سير شدند، ولى بيشتر خوراكى‏ها هم‏چنان بر جاى ماند. اما پيش از آن‏كه رسول خدا (ص) سخن بگويد، ابولهب به نبى مكرّم (ص) نسبت ساحرى داد و جمعيت متفرّق شدند.(12)

شايد حكمت اين حركت آن بود كه تصفيه‏اى صورت بگيرد، چرا كه اگر از نزديكان فاسد شروع مى‏كرد مردم پس از شنيدن دعوت وى و حضور آنان دور پيامبر (ص) به كلى دل‏زده مى‏شدند. وانگهى، ممكن بود اقوام و خويشاوندان آن حضرت كه از تمام خصلت‏ها و سوابق وى مطلع بودند ضعف‏هاى او را بر ملا سازند و در اين صورت تمام تبليغاتش خنثى مى‏گرديد. ولى خوش‏بختانه پيش از اعلام بعثت به نبوّت و رسالت، خودى و بيگانه، همگى به پاكى و صداقت او اعتراف كردند. البته پس از ابلاغ پيام رسالت، به او تهمت ديوانگى و ساحرى زدند، لكن با كوچك‏ترين توجه بر مردم روشن شد كه او عقلى گسترده، ايمانى عميق و صداقتى عجيب دارد و از اين‏گونه اتهامات، پيراسته است.

زبهر هر پيمبر آيتى بود

كه او را در زمان خويش بنمود

و ليكن آن ظهور حىّ سبحان‏

به نفس خويشتن مى‏بود برهان‏

دعوت بر اساس حكمت و بصيرت‏

يكى از سيره‏هاى تبليغى رسول اكرم (ص) آن بود كه در مقام دعوت سعى مى‏كرد ابتدا عقل مردم را بيدار كند، نه اين‏كه مردم را به سكوت و تعبّد وادار سازد. سيره آن حضرت اين نبود كه از سادگى و جهل مردم استفاده كند و بر اين باور باشد كه هر چه مردم عوام‏تر و بى‏سوادتر باشند بيشتر و بهتر از مبلّغان دينى پيروى خواهند كرد؛ چنان‏كه برخى از فرقه‏هاى مذهبى و متأسفانه بعضى از علماى سنّتى اين‏گونه فكر مى‏كردند.

اين سيره تبليغى هم اكنون نيز از سوى مبلّغان راستين اجرا مى‏شود و آنان مردم را به تفكر و بيدارى دعوت مى‏كنند. قرآن مى‏فرمايد: «قل هذه سبيلى ادعوا الى الله على بصيرة انا و من اتبعنى و سبحان الله و ما انا من المشركين؛(13) بگو اين راه من است كه در كمال بصيرت، من و پيروانم همگان را به سوى خدا دعوت مى‏كنيم و او منزّه از تمام كاستى‏هاست و من از مشركان نيستم.»

پيروان راستين رسول خدا (ص) دين را با بصيرت پذيرفته بودند و ديگران را نيز با ديدى روشن و روشى صحيح به آيين اسلام دعوت مى‏كردند. بنابر اين، ماهيت و سيره تبليغى آن حضرت، دعوت مردم به تفكر و تعقّل بود تا با بصيرت كامل، دين را پذيرا شوند. در اين ميان، پيامبر (ص) مأمور بود از كسانى كه پشت پا به عقل و فطرت زده و تمام همّ و غمّ خود را در دنياپرستى خلاصه كرده بودند، دورى كند و اوقات گران‏بهاى خود را صرف هدايت آنان نسازد: «فاعرض عن من تولّى عن ذكرنا و لم يرد الا الحيوة الدنيا\* ذلك مبلغهم من العلم؛(14) از كسانى كه از ياد ما روى بر مى‏گردانند و جز حيات دنيا چيزى نمى‏خواهند، اعراض كن. [يعنى حد وجود و علم و انديشه آنها بيش از اين نيست و نمى‏خواهند راه ديگرى را پيدا كنند]. تحقيقاً پروردگارت به كسى كه از راه حق گمراه گرديده و هم‏چنين به آنان كه طالب هدايت‏اند، داناتر است.»

شيوه ديگر پيامبر در ابلاغ رسالت، روشن‏گويى است: «و ما على الرسول الا البلاغ المبين؛(15) تنها وظيفه رسول خدا (ص)، پيام‏رسانى مبين و آشكار است تا حجّت بر مردم تمام شود». مبهم‏گويى و پيچيدگى در تبليغ رسول خدا (ص) وجود ندارد. بر خلاف فلاسفه كه از تعبيرات مشكل و غامض بهره مى‏گيرند تا همگان از فلسفه آگاه نشوند، پيامبران اولاً، مطابق با فهم و ميزان عقل مردم حرف مى‏زنند و در ثانى، محتواى تبليغ را به زبان بومى براى مخاطبان تشريح و شفاف مى‏سازند تا هيچ‏گونه ابهامى براى آنان باقى نماند و به قول قرآن: «ليهلك من هلك عن بيّنة و يحيى من حىّ عن بيّنة و ان اللّه سميع عليم؛(16) تا هر كس كه هلاك شدنى است، پس از اقامه دليل روشن و اتمام حجّت، هلاك گردد و آن كس كه لايق هدايت و طالب حقيقت است، با دليل و برهان، چنين حياتى به دست آورد.»

پي نوشت ها:

1) نور (24) آيه 54.

2) اسراء (17) آيه 84.

3) سفينة البحار، ماده خلق.

4) نحل (16) آيه 125.

5) مفردات القرآن، كلمه حكمت.

6) نهج البلاغه، خطبه 1.

7) مثنوى معنوى، دفتر اول، ص 37.

8) شعراء (26) آيه 214.

9) ابن هشام، سيرة النبى، ج 1، ص 265 - 262.

10) امتاع الاسماع، ص 17 - 16.

11) اسد الغابه، ج 1، ص 287.

12) تاريخ الامم و الملوك، ج 2، ص 63 - 62.

13) يوسف (12) آيه 108.

14) نجم (32) آيه 30.

15) نور (24) آيه 54.

16) انفال (8) آيه 42.